

آسیب شناسی وضعیت سیاسی- اجتماعی عصر صفوی از دیدگاه

ملاصدرا

(از ص ۳۹ تا ۵۸)

یحیی بوذری نژاد^۱

استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۹/۱۹ - تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/ ۱۱/۴

چکیده

ملاصدرا، بنیان‌گذار حکمت متعالیه، دیدگاه‌هایی دربارهٔ اجتماع دارد. بر خلاف نظر کسانی که معتقدند، اجتماع در نظر ملاصدرا مغفول مانده و او صرفاً به مباحث غیر دنیوی توجه نموده، ملاصدرا با دقت حوادث اجتماعی دوران خود را زیر نظر داشته، به آسیب‌شناسی اجتماع پیرامون خود پرداخته؛ و برای اصلاح امور به بیان راهکار پرداخته است. در نظر ملاصدرا آسیب مهم جامعهٔ دورانش آن است، که کسانی که به حق سزاوار رهبری مردم هستند، بر مسند نیستند. او ریاست را حق کسی می‌داند، که به باطن و ظاهر دین عالم باشد؛ به نحوی که اگر عالمی به‌تنهایی یکی از آن دو بعد را دارا باشد، شایستهٔ رهبری نیست. در نظر او ریاست واقعی جامعه بر عهدهٔ پیامبر و پس از او امامان و سپس مجتهدین است. از آنجا که ملاصدرا هدف متعالی جامعه را دست یافتن مردم به معرفت می‌داند، تلاش می‌کند معارف دین را با زبان برهان و منطق تبیین کند و به این وسیله، با ظاهرگرایان و باطن‌گرایان به مبارزه پرداخته است. بنابراین، باید گفت از آن حیث که آثار ملاصدرا در صدد اصلاح معرفت مردم جامعه بوده است، به‌حق باید او را یک متفکر اجتماعی نیز لحاظ نمود.

واژه‌های کلیدی: ملاصدرا، عالم دینی، مدینهٔ فاضله، جامعهٔ ایرانی، صفویه.

مقدمه

y_bouzarinejad@ut.ac.ir

^۱. نشانی پست الکترونیکی نویسندهٔ مسئول:

برای دانش‌پژوه امروزی، یکی از مباحثی که می‌تواند جذاب باشد، این است که متفکران اسلامی چه نگاهی به اجتماع بشری نموده‌اند؛ و یا با چه روشی و چگونه جوامع انسانی را مطالعه می‌نمودند. یکی از حکیمان بزرگ اسلامی که در دوره معاصر ایران اسلامی اثرات ماندگاری را از خود بر جای نهاده، مآصدرا است. سؤال بنیادی این پژوهش آن است که آیا اجتماع، مورد توجه مآصدرا بوده است یا آن حکیم بزرگ تنها در گوشه انزوا نشسته و به اندیشه‌هایی پرداخته، که در اصل به عوالم غیر مادی و ملکوتی نظر داشته است. به چند وجه، به این سؤال پاسخ داده شده است؛ برخی معتقدند که پیش از مآصدرا، اندیشه اجتماعی مورد توجه حکما و فلاسفه اسلامی بوده است که اوج آن در قرن چهارم و پنجم اسلامی است و با ظهور مآصدرا، آن اندیشه رو به زوال نهاده است. «صدرالدین شیرازی تنها از دیدگاه زوال و انحطاط آن اهمیت دارد. او که همه کوشش خود را به اثبات معاد جسمانی مصروف داشته بود از تأمل در معاش انسان‌ها، به طور کلی غافل ماند. صدرالدین شیرازی، تنها یک بار در بخش پایانی کتاب مبدأ و معاد خلاصه‌ای درباره سیاست آورده است» (طباطبایی، ص ۲۷۲).^۲ در برابر این نظر، برخی دیگر موضع کاملاً مخالف دارند و معتقدند که مآصدرا در اکثر آثار خود، همانند مبدأ و معاد، شواهد الربوبیه، تفسیر قرآن، شرح اصول کافی، مظاهرالالهیه، رساله سه اصل، کسر اصنام‌الجاهلیه، به مسائل اجتماعی توجه دارد و برای درمان آسیب‌های اجتماعی، ارائه طریق نموده است.^۳ نویسندگان این مقاله بر این باور است، که نه تنها مآصدرا به مسائل اجتماعی دوران خود بی‌توجه نبوده، بلکه او چون هدف جامعه را دست یافتن به معرفت واقعی می‌داند، نظام فلسفی خویش را به گونه‌ای طراحی نموده

^۲. سیدجواد طباطبایی که از طرفداران عدم تأثیر سیاسی و اجتماعی حکمت متعالیه، و در جامعه علمی ما به محفل امتناعیون مشهور است، در باره عدم توجه مآصدرا به مسائل اجتماعی و سیاسی، مجدداً نوشته است: «صدرالدین شیرازی، واپسین نماینده اندیشه عقلی و اوج انحطاط اندیشه سیاسی در ایران بود و در میان پیروان مکتب او هیچ اندیشمند با اهمیتی، نه در اندیشه فلسفی و نه در تأمل در سیاست به وجود نیامد (طباطبایی، ص ۲۷۲). اهل امتناع کسانی‌اند، که فلسفه صدرایی یا اساساً فلسفه اسلامی را فاقد استعداد توجه به جامعه و سیاست می‌دانند. آنان فلسفه صدرا را فاقد درون‌مایه تأسیس اندیشه سیاسی و اجتماعی تلقی می‌کنند. به زعم آنان، سیر فلسفه اسلامی، قهقراپی و رو به انحطاط است. در این میان، گروهی راه خروج از این انحطاط را در بازگشت به سرچشمه فلسفه اسلامی می‌دانند و گروه دیگر، راه را در گسست از فلسفه اسلامی و گذار به فلسفه سیاسی غرب می‌دانند. از جمله این متفکران، می‌توان به محسن مهدی و سیدجواد طباطبایی اشاره کرد (مهدوی‌زادگان، ص ۱۸۳).

^۳. از جمله متفکران و صدراشناسانی که در این طبقه قرار دارند، می‌توان به آیت‌الله جوادی آملی، دکتر سیدحسین نصر، دکتر غلامرضا اعوانی و سیدمحمد خامنه‌ای اشاره کرد.

که بتواند آسیب‌های جامعه (از جهت معرفتی) خود را بر طرف نماید، و به عبارتی همین توجه به فساد (فکری و معرفتی) زمانه بوده است، که بسیاری از مسائل فکری و فلسفی را مطرح نموده است. نگارنده تلاش دارد با روش اسنادی و تحلیل محتوا و توصیف-گرایانه، این عقیده را اثبات نماید.

منشأ زندگی اجتماعی از دیدگاه مآصدرا

یکی از پرسش‌هایی که همواره برای متفکران مطرح بوده، این است که چرا انسان به صورت گروهی و اجتماعی زندگی می‌کند؛ به عبارتی منشأ و سبب زندگی اجتماعی انسان در چیست؟ در پاسخ به این پرسش، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است؛ برخی معتقدند که انسان در حالت عادی، به صورت فردی زندگی می‌کند و نیازهای مادی و اقتصادی، او را به سوی زندگی اجتماعی سوق می‌دهد؛ به عبارت دیگر انسان‌ها در ابتدا به صورت فردی زندگی می‌کرده‌اند؛ اما به تدریج با یکدیگر تفاهم نموده و زندگی جمعی را پدید آورده‌اند، تا نیازهای مادی آنها را که به تدریج پیچیده‌تر می‌شد، برآورده سازد. در این دیدگاه، زندگی اجتماعی برای انسان به صورت اعتبار و قرارداد پدیدار شده است.^۴ به بیان شهید مطهری: «یا اجتماعی آفریده نشده بلکه اضطرار و جبر بیرونی، انسان را مجبور کرده است که زندگی اجتماعی بر او تحمیل شود، یعنی انسان به حسب طبع اولی خود مایل است که آزاد باشد و هیچ قید و بند و تحمیلی را که لازمه زندگی جمعی است نپذیرد، اما به حکم تجربه دریافته است که به تنهایی قادر نیست به زندگی خود ادامه دهد، بالاجبار به محدودیت زندگی اجتماعی تن داده است؛ و یا انسان، اجتماعی آفریده نشده اما عاملی که او را به زندگی اجتماعی وادار کرده اضطرار نبوده است و لاقلاً اضطرار عامل منحصر نبوده است، انسان به حکم عقل فطری و قدرت حسابگری خود به این نتیجه رسیده که با مشارکت و همکاری و زندگی اجتماعی، بهتر از مواهب خلقت بهره می‌گیرد، از این رو این «شرکت» را «انتخاب» کرده است. پس مسئله به این سه صورت قابل طرح است که زندگی اجتماعی انسان طبیعی است؟ یا اضطراری؟ یا انتخابی؟» (مطهری، ص ۲۶). بنا به دیدگاه مآصدرا، انسان موجودی است که به طبع و ذات خودش، پذیرایی زندگی اجتماعی است. وی در کتاب مبدأ و معاد به-صراحت به این مطلب اشاره دارد. «انسان مدنی بالطبع است، یعنی حیاتش منتظم

^۴. بنگرید به: کاپلستون، ج ۵، ص ۴۶-۱۴۸.

نمی‌گردد مگر به تمدن و تعاون و اجتماع» (ملاصدرا، ص ۵۵۷-۵۶۰). در اینجا این پرسش مطرح می‌گردد، که ملاصدرا به چه دلیل انسان را مدنی بالطبع می‌داند؟ آیا برای اثبات سخن خود، دلیل تجربی ارائه نموده است یا خیر؟ وی در کتاب شواهدالربوبیه، سبب مدنی بالطبع بودن انسان را بر اساس موازین فلسفی خود این‌گونه می‌داند: «انسان در وجود و بقای خویش نمی‌تواند به ذات خود اکتفا کند و از دیگران بی‌نیاز باشد زیرا نوع منحصر در یک فرد و شخص خاص او نیست بنابراین نمی‌تواند در دار دنیا زندگی کند، مگر به وسیله تمدن و اجتماع و تعاون و لذا وجود و بقای او به‌تنهایی ممکن نیست» (ملاصدرا، ص ۴۹۱). به بیان دیگر، انسان به گونه‌ای آفریده شده که برای زندگی در عالم طبیعت و رشد استعدادهای مختلف شهوانی و عقلی، نیازمند به هم نوع خود است. ارضاء نیازهای شهوانی، در گرو بودن نوع و رشد کمال‌های عقلی که معرفت و علم می‌باشد، درگرو آن است که انسان از دغدغه‌های معیشتی آسایش داشته باشد، تا بتواند در این عرصه رشد نماید و همه این‌ها وابسته به این است که انسان‌های دیگری باشند تا نیازهای اولیه او را تأمین نمایند. در این عبارت ملاصدرا، نکته مهم دیگری نهفته است و آن اینکه افراد نوع به‌تنهایی نمی‌توانند به کمال نوع دست یابند، مگر با بودن افراد دیگر.

انواع جامعه از نظر ملاصدرا

آنچه بین متفکران مسلمان درباره انواع جوامع بشری شایع است، اینکه جامعه انسانی را به دو گونه تقسیم می‌کنند؛ یا به گونه قلمرو جغرافیایی و وسعت و یا از جهت اهداف و غایتی که جامعه انسانی در نظر دارد. ملاصدرا نیز به تبع اسلاف خود، این دو شیوه را برای تقسیم جوامع انسانی پذیرفته است. او از جنبه گستره جغرافیایی چنین می‌گوید: «بعضی از آنها کامل است و بعضی غیر کامل؛ و کامل آن به سه قسم است: یکی عظمی، و آن اجتماع جمیع افراد ناس است در معموره زمین؛ و دوم وسطی، مثل اجتماع امتی در جزوی از معموره زمین؛ سیم صغری، مانند اجتماع اهل یک شهر در جزئی از مسکن یک امت؛ و اجتماع غیر کامل، مانند اجتماع اهل ده و اهل محله یا کوچه یا خانه. وفق آنست که قریه خادم مدینه است و محله جزو آن است و کوچه جزء محله است و خانه جزو کوچه است و جمیع اهل مداین و مساکن امت‌ها اجزاء اهل معموره‌اند» (ملاصدرا، ص ۵۶۰)؛ اما ملاصدرا از جهت غایت و ارزش نیز جوامع بشری را به فاصله و غیر فاصله تقسیم نموده است: «خیر افضل و کمال اقصی رسیده می‌شود به

مدینه فاضله و امت فاضله که همه شهرهای آن امت اعانت می‌نمایند یکدیگر را بر نیل غایت حقیقه و خیر حقیقی، نه در مدینه ناقصه و امت جاهله که در رسیدن به سرور یکدیگر را اعانت نمایند» (ملاصدرا، ص ۵۶۰). به عبارت دیگر، ملاصدرا بر اساس اینکه جامعه بشری در زندگی اجتماعی خود چه هدفی را برای خود تعیین نموده باشد، آن را به فاضله و غیر فاضله تقسیم نموده است. فاضله، جوامعی است که مردم و نظام آن جامعه به سوی کمال حقیقی انسان حرکت می‌کنند و غیر فاضله، جوامعی هستند که مردم به سوی چیزی غیر از کمال واقعی در حرکت می‌باشند. برای اینکه بدانیم کمال و سعادت ملاصدرا برای انسان چیست، باید بدانیم که او انسان را موجودی روحانی و جسمانی می‌داند؛ به عبارت دیگر انسان موجودی است، که هم دارای نیازهای مادی و هم دارای نیازها و گرایش‌های غیر مادی و عقلانی است. «ذات انسان از دو گوهر ساخته شده است: یکی نورانی که نفس است و دیگر ظلمانی که جسد است. نفس زنده، دانا، کارگر و فرارو است و جسد مرده، نادان است» (ملاصدرا، ص ۳۵). بعد جسمانی انسانی، از قوای شهوت و غضب تشکیل شده است که وظیفه حفظ بقای فردی و نوعی او را در طبیعت بر عهده دارند و امور ملایم با طبع را جذب و امور ناملائم با طبع را دفع می‌کنند. عقل نیز بعد نورانی انسان‌ها را تشکیل می‌دهد و آن قوه نیز، دارای کمال و سعادت است که به دست آوردن آن، باعث لذت عقلانی و از دست دادن آن، باعث الم می‌شود. «کلیه حکما متفقند بر اینکه لذت و خیر و بهجت و سرور هر قوه‌ای از قوای نفسانیه در ادراک امری است که ملائم طبع اوست و الم و شر و ناخشنودی او در ادراک امری است که نامطلوب و ضد طبیعت اوست» (ملاصدرا، ص ۳۶۵). در اندیشه ملاصدرا، آنچه باعث لذت شهوانی می‌شود، ممکن است باعث الم عقل و دوری از کمال او گردد؛ بنابراین انسان برای ملاصدرا موجودی است که ابعاد و لذت‌ها و الم‌های مختلف را در خود جای داده است؛ اما سعادت حقیقی برای ملاصدرا نه در گرو لذت شهوانی و کمال قوای غضب، بلکه در گرو لذت و کمال قوه عقل است و کمال قوه عقل نیز، برای او معرفت و دانش است. «حصول کمال برای انسان و برتری و مزیت یافتن آن بر دیگران بستگی به دانش و عمل به مقتضای آن دارد، و نه چیز دیگر» (ملاصدرا، ص ۳۶). البته ملاصدرا هر دانشی را کمال انسان نمی‌داند^۵. برای او دانشی مد نظر است و می‌تواند

^۵. ملاصدرا در مقدمه کتاب شرح الهدایه الاثیری به سبک مرسوم حکما، حکمت را به عملی و نظری تقسیم می‌کند. حکمت نظری را به علم اعلی، طبیعی، منطقی و ریاضی تقسیم می‌کند و حکمت عملی را به اخلاق، تدبیر

انسان را به کمال برساند، که متعلق آن، عالی‌ترین و برترین موجود باشد و چه موجودی بالاتر، زیباتر و عظیم‌تر از خداوند. «دانشی که انسان را بدان برتری و کمال حاصل شود و با دارا بودن آن از همپایگی حیوانات تا درجه ملائکه مقربین بالا رود هر دانشی نیست؛ بسیاری از دانش‌ها که بیشتر دانشمند خوانندگان خود را بدان مشغول می‌دارند از قبیل حرفه‌هاست، و دانشی که در آخرت بکار آید همانست که علمای آخرت بدان همت می‌گمارند و علمای دنیا از آن رو گردانند، یعنی شناخت خداوند و صفات و افعال و کتاب‌ها و پیامبران او و شناخت روز قیامت و نفس انسانی و چگونگی استکمال و ترقی آن از جایگاه حیوانات که در معرض فنا و نابودی‌اند تا قرارگاه ملکوت و روحانیان که همیشگی و جاویدانند» (همان، ص ۳۶). به همین دلیل، ممکن است در جامعه‌ای معرفت‌ها و دانش‌ها و علوم مختلف وجود داشته باشد؛ اما چون به کمال قوه عقل که همان مشاهده ذات و صفات الهی است، نپرداخته باشند، آن جامعه سعادت‌مند و رستگار نباشد و در طبقه جوامع غیر فاضله قرار گیرد. «شقاوت حقیقی یا به علت نقصان و قصور غریزه و فطرت شخص از ادراک مراتب عالیه وجود است و یا به علت طغیان و غلبه اوصاف و احوال متعلق به بدن از نوع معاصی و نافرمانی‌های صادر از ناحیه حواس ظاهری است مانند فسق و فجور و ارتکاب مظالم» (ملاصدرا، ص ۳۶۸). بنابراین در اندیشه ملاصدرا زمانی که مردم یک جامعه در پی ارضا و افراط در امیال شهوانی و غضبی خود باشند، آن جامعه سعادت‌مند و فاضله نیست و راه انحراف و دوری از حق را طی می‌کنند. چنین مردمی در این جوامع، ولایت و رهبری طاغوت و شیاطین را خواهند پذیرفت؛ «بنابراین کسی که ولایت خدا را داشت و دوست‌دار ملاقات پروردگار بود اوامر شرعی و تکلیف دینی را اجرا کرد چنین کسی از ولایت الهی برخوردار است و البته خداوند به صالحان ولایت می‌دهد و کسی که از تکالیف دینی و اوامر شرعی تجاوز کرد طغیان کرده است و ولایت طاغوت‌ها را پذیرفته است و هوای نفس را پیروی کرده است» (ملاصدرا، ج ۷، ص ۱۸۰).

منزل و حکمت مدنی (که در دو بخش سیاست و نوامیس طبقه‌بندی می‌شود) تقسیم نموده است (ملاصدرا، ص ۷). وی در کتاب اکسیر العارفین بر اساس نگاه اشراقیون، دانش‌ها را به دنیوی و اخروی تقسیم می‌نماید. دنیوی شامل: علم اقوال، علم اعمال، علم احوال است. علم اقوال، شامل الفبا، صرف، نحو، عروض، معانی، بیان و منطق و علم اعمال، شامل کشاورزی، بافندگی، معماری و مکانیک و کیمیا، علم خانواده، سیاست، حقوق، شریعت و اخلاق است و علم احوال و افکار، شامل علم برهان، ریاضی، هندسه... است. بنگرید به: شریف، ج ۲، ص ۴۸۱.

۶. همچنین بنگرید به: ملاصدرا، ص ۲.

تقسیم‌بندی ارایه شده از سوی مآصدرا برای انواع جوامع انسانی از جهت غایت و هدف، با تقسیم فارابی تفاوت دارد. فارابی جوامع غیر فاضله را به سه دسته فاسقه، ضالّه و جاهله و هر یک از آنها را به شش نوع ضروریه، نذاله، خسیسه، کرامیه، تغلبیه و حریه تقسیم نموده است؛^۷ اما مآصدرا از جوامع جاهله، فاسقه و ظالمه سخن به میان آورده است. «رئیس اول به قوه حساسه و محرکه‌اش مباشر سلطنت گردد و احکام الهیه را جاری گرداند و با دشمنان خدا محاربه کند و دفع دشمن را از مدینه فاضله و با مشرکین و فاسقین از مدینه جاهله و ظالمه و فاسقه مقاتله کند تا برگردند به سوی امر خدا» (مآصدرا، ص ۵۶۳). اینکه چه جامعه‌ای برای مآصدرا ظالمه، فاسقه و جاهله است، مشخص نیست؛ اما به طور کلی از آنچه در مورد سعادت انسان گفته شد، روشن می‌شود هر جامعه‌ای که غیر از کمال عقلانی و معرفت حقیقی هدف دیگری داشته باشد، جزء این طبقه است؛ حال یا در این جامعه‌ها شهوات غالب است یا امیال قوای غضب و یا هر دوی آنها.

آسیب‌شناسی مآصدرا از جامعه ایران عصر صفویه

برخی گمان می‌کنند، که مآصدرا به اجتماع زمان خود توجه نداشته و از مسائل اجتماعی دوران خود غافل بوده است؛ اما به نظر نگارنده نه تنها مآصدرا مسائل اجتماعی زمان خود را رصد می‌کرده و از آسیب‌های مختلف اجتماعی زمان خود آگاه بوده، بلکه برای درمان و از بین بردن معضلات اجتماعی زمان خود ارایه طریق و برنامه نیز نموده است. وی در ابتدای کتاب کسر اصنام‌الجاهلیه آورده است: «در این زمان که تاریکی‌های نادانی و نابینایی در شهرها پراکنده شده و کوفته‌فکری و نادرستی همه آبادی را فراگرفته است، گروه‌هایی را می‌بینم که با تمام توان خویش در عقائد و گفتار به نادانی و هذیان گرائیده‌اند و بر فسادگری در کردار اصرار دارند»^۸ (مآصدرا، ص ۲۳). از این عبارت مآصدرا چنین استنباط می‌شود، که او نه تنها جامعه زمان خود را جزء جوامع فاضله نمی‌داند، بلکه زبان در نقد شرایط دورانش بسیار تند است. وی در ابتدای اسفار اربعه در این باره چنین می‌گوید: «من گرفتار مردمی گشته‌ام که فهم و دانش از افق وجودشان غروب کرده و دیدگان‌شان از نگرش به انوار حکمت و رازهای آن از تابش انوار

^۷. بنگرید به: فارابی، ص ۲۶۵-۲۸۹.

^۸. بنگرید به: مآصدرا، ص ۱۰.

معرفت و آثار آن نابینا و کور است، آنان تذکر در امور ربانی و اندیشیدن در آیات سبحانی را بدعت می‌شمارند و مخالفت با مردم عادی و فرومایگان را گمراهی و مکر می‌نامند... در این حال جهل و نادانی رایت برافراشته و نشانه‌های خویش را آشکار ساخته و جاهلان، دانش و برتری آن را از بین برده و عرفان و اهل آن را خوار شمرده و از حکمت روی برگردانده و از روی ستیز و انکار آن را از اهلش باز می‌دارند» (ملاصدرا، ج ۱، ص ۷-۹). برتری اهل علم در جامعه باعث شده است، که عوام مردم از علما و دانشمندان پیروی نمایند و این تأثیر باعث تغییر رفتار و فساد مردم می‌شود. به نظر نگارنده، ملاصدرا رواج دو سنخ تفکر را برای کمال جامعه مضر می‌داند و در بیشتر آثار خود تلاش نموده، که با این افکار مضر به حال اجتماع مبارزه نماید. اولی رواج اندیشه‌های ظاهرگرایی در دین که وجود معارف باطنی و عمیق دین را انکار می‌کنند، و دیگری شایع شدن اندیشه‌های باطنی منهای شریعت در جامعه است. به عبارت دیگر، ملاصدرا توجه به این نکته مهم دارد که هر اندیشه‌ای دارای تأثیرات و اثرات اجتماعی خاصی است. رواج اندیشه‌های ظاهرگرایی در اجتماع، یک تأثیر دارد و شیوع اندیشه‌های باطنی و عرفانی بدون توجه به شریعت، اثر دیگری. در نظر ملاصدرا، رواج و شیوع آن اندیشه‌ها در اجتماع، باعث می‌شود که مردم جامعه «دارای عقلی ضعیف، طبعی خشن، فکری عصیانگر و قلبی سخت باشند که نه پذیرای نقش‌های علمی است و نه آمادگی تجلیات قدسیه را دارا است، ... اینان علاوه بر داشتن طبیعت‌های خشن و عقل‌های سست و نداشتن نفوس لطیف سرگرم لذات نیز هستند. نفوس خود را به شهوات آلوده‌اند و عمرهای خویش صرف شنیدن لهوها کنند، و در خوردن چیزهای شبه‌ناک مبالغه‌آمیز ندارند- چون غذاهای ظالمان و حکام زورگویی و دزدان و دیگر افرادی که حلال از حرام نشانند - و اموال خود یا خوراک احشامشان را از هر راه که آسان‌تر باشد و رایگان فرا چنگ آید بدست آرند»^۱ (ملاصدرا، ص ۴۲). در نظر ملاصدرا، آنها که دعوی این را دارند که به حقیقت رسیده‌اند و احکام ظاهری دین را به کنار نهاده‌اند و از هوای نفس پیروی می‌کنند، نه تنها خود را به ظلمت و تاریکی برده‌اند، بلکه باعث گمراهی سایر مردم شده‌اند. او خاطر نشان می‌کند که اینها متوجه این نکته نیستند که پیامبرانی که از طرف خداوند به رسالت مبعوث شده‌اند، خود مأمور بودند که تا آخرین لحظه در زندگی از هوای نفس پرهیز نمایند و دستورات خداوند را موبه‌مو اجرا نمایند. «چه بی‌مغز است آن

^۱ . همچنین بنگرید به : ملاصدرا، ص ۱۲۴ .

مدعی علم و تقوایی که می‌پندارد متابعت هوای نفس ضرری نمی‌رساند. آیا این احمق سفیه کتاب خدا را ننگریسته و آیات قرآن را با توجه و ایقان تلاوت نکرده است تا ببیند خداوند تعالی چگونه پیامبران خود را که دوست‌ترین حق نزد اویند از پیروی هوای نفس بر حذر داشته است» (ملاصدرا، ص ۲۸). در نظر ملاصدرا، این افراد که خود را واصل به حق می‌دانند و دست از عمل به کتاب خداوند برداشته‌اند، با برخی فریب‌ها و شعبده‌ها و شطحیات باعث گمراهی مردم شده و رهبری خلق را به دست گرفته‌اند، و همین سخنان بی‌پایه باعث انحراف جامعه و مردم از معرفت و کمال حقیقی شده است. ملاصدرا نه تنها با صراحت از این گونه افراد نقد می‌کند و تفکر آنها را باطل می‌شمارد و در راستای تعالیم الهی نمی‌داند، بلکه از این که این افراد رهبری و هدایت مردم را بر عهده دارند و باعث شده‌اند مدینه غیر فاضله شکل یابد، به مبارزه برخاسته است و تلاش می‌کند نشان دهد که این گونه افراد، شایستگی رهبری و هدایت مردم را ندارند. «واضح است که اگر کسی شرائط فضل و علم را دارا نبود و یا اضرار آن شرائط درو موجود باشد صلاحیت رهبری را ندارد، و نتوان به خاطر اینکه گروهی گمان وجود مزایای علمی درو دارند او را مقتدا به حساب آورد» (ملاصدرا، ص ۴۲). ملاصدرا نه تنها این افراد را مورد نقد قرار داده و رهبری آنها را برای مردم و دین مضر می‌داند، از کسانی که در شریعت دین توقف کرده و به ظاهر بسنده نموده و مردم و خودشان را از رسیدن به باطن و عمق دین محروم کرده‌اند، به شدت انتقاد می‌کند و همان‌گونه که گروه قبلی را طرد می‌نماید، وجود این افراد را هم در رهبری مردم در جامعه مضر می‌داند و آنها را عالم حقیقی نمی‌داند. «کسانی که در این زمانه خویشتن را به مقام مرشدیت و خلافت منصوب نموده‌اند احمق‌هایی ناآشنا به روش‌های معرفت و رستگاری و استکمال نفس و مستقیم داشتن آنند. بیشتر اینان بر این باورند که صور ادراکیه را باید نفی نمود و درهای معارف و علوم که مثال‌هایی موجودات خارجیه‌اند بسته باید بدین گمان که این کارها جوینده را از این‌ها دور ساخته ...» (ملاصدرا، ص ۵۳).

دلیل اینکه ملاصدرا هم مدعیان دروغین عرفان و هم علمای ظاهری بی‌عمق را برای اصلاح و هدایت مردم لایق نمی‌داند، آن است که او معتقد است که اعمال شرعی باعث به وجود آمدن حال و آن نیز باید باعث ایجاد معرفت بشود. ملاصدرا تصریح می‌کند که در نزد ظاهرینان و کوتاه‌اندیشان، علوم، مقدمه احوال و احوال مقدمه کردارند و از این روی است که کردار در نزد آنان برتری دارد، در حالی که نزد آنان که بینشی ژرف و

خمیره‌ای نورانی دارند، حرکات و کردار برای صفات و احوال است و اینها برای علوم و معارف.^{۱۰} عبارت مَلَّاصِدْرَا در این باره این است که: «اعمال نیکو در صفا و روشنی قلب مؤثرند، و قلب در اثر پاکیزگی و جلای خود از زنگارها و ناپاکی‌ها آماده گرفتن نور معرفت و هدایت شود، آخرین هدف و غرض از هر کرداری نیز همین است» (مَلَّاصِدْرَا، ص ۸۸). برای توضیح باید گفت، که چون انسان از دو بعد مادی و معنوی تشکیل شده است، و همان‌طور که در صفحات قبل گفته شد، کمال هر یک از آن قوا، با قوه دیگری تعارض دارد. کمال قوه عقل، مشاهده عالم عقل و اتحاد با آن عوالم و در نهایت معرفت به ذات و صفات خداوند است. در اندیشه مَلَّاصِدْرَا، همه آدمیان توانایی این را دارند که به این درجه از معرفت دست یابند؛ اما به واسطه آن که از بعد جسمانی برخوردار هستند و همانند حیوانات به ارضاء امیال می‌پردازند، همین توجه بیش از حد به عالم ماده و ارضاء امیال شهوانی و غضبی، آنها را به همان نسبت از کمال قوه عقل باز می‌دارد. برای اینکه انسان از این مرحله به در آید، از طرف خداوند دستورات و قوانینی تنظیم شده است، تا بدان وسیله کمال قوه عقل در عین حفظ لذات شهوانی و غضبی به دست آید. به عبارتی، دستورات و اعمال دینی به گونه‌ای تنظیم شده، که اگر کسی آنها را مستمر انجام دهد، قلب او از کدورات و حجاب‌های شهوانی و دنیوی پاک می‌گردد. خود این پاک شدن نفس، باعث به وجود آمدن صفات و حالات فرشته‌گون در انسان می‌شود و هنگامی که این صفات و حالات در انسان پدید آمد، قلب او مهیای پذیرش و مشاهده حقایق عوالم غیب می‌شود. در اندیشه مَلَّاصِدْرَا هنگامی که این شرایط برای انسان به وجود آمد، او به معرفت و حکمت دست می‌یابد. «برترین نتیجه‌ای که کردار و حرکات انسانی - اعم از بدنی و نفسانی - و همچنین هدف تفکرات و دگرگونی‌های نفسانی از حالات و علوم شناخت هستی است، و برترین دانش که همگی دانش‌ها در خدمت او باشند و او به استخدام هیچ دانشی در نیاید و بلکه همه دانش‌ها بمانند شاخه‌های اویند علم الهی است، که در حقیقت سرور همه علوم و معارف مبدأ و معاد است و همچنین هدف همه حرفه‌ها و صنایع و مدار همگی بر آنست و دیگر علوم کارگزار و بندگان اویند» (مَلَّاصِدْرَا، ص ۷۳)؛ بنابراین مَلَّاصِدْرَا هدف نهایی انسان و جامعه انسانی را معرفت و دانش الهی می‌داند؛ پس کسانی که بدون عمل ادعای دانش می‌کنند و کسانی که غایت را تنها عمل می‌دانند و به معرفت و دانش توجه ندارند، در نظر او جزو حکیمان

^{۱۰} بنگرید به: لک زایی، ج ۴، ص ۳۰۸.

و دانشمندان نیستند و آنها را دروغ‌گویان و مدّعیانی بیش نمی‌داند و حتی بالاتر آنها را دجال به شمار می‌آورد، که از مخالفین و مبارزین با امام عصر هستند. «این هر دو گروه دجال‌وار در ادراک حقایق یک‌چشمی‌اند، جز اینکه گروهی را چشم راست نابیناست و آن دیگر را چشم چپ کور و عارف محقق را دو چشم بیناست که به همه چیز درست می‌نگرد، نه چون حشویان و باطنیان یک چشم است، و نه چون اشعریان و معتزلیان مبتلا به ضعف بینایی. نه به بی‌چشمی جاهلان گرفتار و نه کوری عوامش دامن‌گیر و نه چون ماده‌پرستان به درد چشم مبتلا. او پاس هر دو جانب را می‌دارد و هیچ نشانی را و نمی‌گذارد و احکام هیچ عالمی را رها نمی‌کند.» (ملاصدرا، ۵۹)؛ بنابراین در اندیشه ملاصدرا عالم واقعی کسی است، که هم به ظاهر توجه دارد و هم به باطن؛ یعنی هم به چشم حس توجه دارد و هم به چشم عقل، و هر یک را در جای خود استفاده می‌کند. چنین کسی نزد ملاصدرا حکیم نامیده می‌شود و کسی است، به مقام حکمت رسیده است.^{۱۱} در نظر ملاصدرا تنها کسی که شایسته سروری و رهبری است، حکیم الهی است. «حکیم الهی و عارف ربانی سرور عالم است و به ذات کامل خود که منور به نور حق است و فروغ گیرنده از پرتوهای الهی است، سزاوار است تا نخستین مقصود خلقت و فرمانروا بر همگی خلائق و مخلوقات دیگر به طفیل وجود او موجود و فرمان‌بردار اوامر اویند» (ملاصدرا، ص ۷۳).

راهکار ملاصدرا برای رفع آسیب‌های جامعه عصر خود

همان‌گونه که در مباحث پیشین گذشت، ملاصدرا با دقت تمام حوادث اجتماعی و رفتارها و حرکات اجتماعی مردم زمان خود را مشاهده می‌کند و با جدیت در صدد این است که برای معضلات اجتماعی ارائه طریق نماید. او سبب رفتارهای اجتماعی مردم زمان خودش را در اثرپذیری آنها از دو نوع تفکری که از طرف ظاهرگرایان و عارفان دروغین ترویج می‌شود، می‌داند و همه مشکل آنها را در این می‌داند که به معرفت واقعی که باعث هدایت جامعه می‌شود، دست نیافته‌اند. «بزرگ‌ترین حجاب نفس از پروردگارش عدم شناخت گوهر خویش و عالم و مبدأ و معاد خود است و نادانی او نیز از گرفتن و زنگی که ذات او را گرفته است سرچشمه می‌گیرد که در اثر کارهای زشت و ناپسند و اخلاق و ملکات پست در گوهر او نفوذ کرده است» (ملاصدرا، ص ۴۵). وی برای

^{۱۱}. بنگرید به: ملاصدرا، ج ۷، ص ۱۵۹.

اصلاح امور جامعه و رفع آسیب‌های زمان خود، ابتدا تلاش می‌کند برخی از واژه‌های مهمی را که در فرهنگ آن زمان معنای غلطی در بین مردم گرفته است، توضیح دهد و معنای صحیح آنها را بازگو نماید؛ همانند مفاهیم صوفی، شیخ و حکیم. به عبارتی، مَلّاصدرا تلاش می‌کند عالم واقعی را به مردم معرفی کند. کار دوم و مهم‌تر او، معرفی حاکم و رهبری واقعی برای هدایت مردم در جامعه است.

مَلّاصدرا بر این باور تأکید دارد که انجام اعمال و ریاضت‌های شرعی و کنار نهادن مشتهیات نفسانی، برای دست یافتن به معرفت ضرورت دارد «و چنین بیداری از خواب غفلت و نادانی کسی را دست ندهد، تا نفس خود را به وسیله ریاضت‌های شرعی و مجاهدت‌ها ورزیده نساخته باشد - ریاضت‌هایی چون نماز و روزه و پرهیز و عبادت‌ها و زهد حقیقی از لذت‌های دنیوی و مشتهیات دون‌پایه - تا آماده دریافت حقایق و فهم معارف گردد» (مَلّاصدرا، ص ۶۰). آنگاه به تبیین دیدگاه مردم زمانش نسبت به صوفی و حکیم و شیخ می‌پردازد و بر این باور است، که این واژه‌ها امروزه معانی بر خود گرفته‌اند که نه تنها از اصل معنا به دور است، بلکه موجبات گمراهی مردم را نیز فراهم نموده‌اند. «حال بنگر تا چگونه این رسم‌ها از روی زمین برچیده شده و چگونه نام‌های صوفی، شیخ و حکیم به کسانی گفته می‌شود که صفاتی درست مخالف آنچه باید دارند، چه نام صوفی درین روزگار کسی را نهند که جماعتی به دور خود جمع کند و مجالس شکم-چرانی و سماع و دست‌زنی و پای‌کوبی به راه اندازد» (مَلّاصدرا، ص ۶۱)؛ در حالی که همان‌طور که گفته شد، در نگاه مَلّاصدرا کسی سزاوار نام صوفی و عارف است، که از مشتهیات دنیوی دست شسته باشد و خود را با دوری از لذات دنیوی، آماده مشاهده حقایق ملکوتی نموده باشد. این مسئله آن هنگام اهمیت دارد که بدانیم در ابتدا پایه اولیه دولت صفویه بر تصوّف استوار بود^{۱۲} و مَلّاصدرا با شهادت تمام انحراف صوفیان را نشان می‌دهد و آنها را شایسته رهبری مردم نمی‌داند. او علاوه بر نشان دادن تغییر واژه صوفی به انحراف، درباره واژه فقیه هم اشاره می‌کند و می‌نویسد که: «به همان‌سان که فقیه کسی را می‌نامند که با فتاوی باطل و حکم‌های ظالمانه به حکام و سلاطین و ظالمان و دستیارانش تقرب جوید و به آراء خود موجب جرئت آنان در منهدم ساختن قوانین شرع و جسارتشان در ارتکاب محرمات و سلطه‌بخشی آنان بر مساکین و تصرف اموال آنان گردد؛ و همواره کوشش در ساختن کلاه شرعی‌ها و جدل‌های فقهی کند و

^{۱۲}. بنگرید به: جعفریان، ص ۷۶-۷۷.

موجب رخصت و جرئت در کارهایی شود که دین را سست نموده و متابعت روش مؤمنان را از بین ببرد» (همان، ص ۶۲). ملاًصدرا معنای حقیقی واژه فقیه را چنین تبیین می‌کند: «در صورتی که نام فقه در گذشته یعنی زمان پیامبر اسلام و ائمه اطهار بر شناخت حق اطلاق می‌گشت و دانش طریق آخرت و آفت‌های نفس و احوال قلب و چگونگی تهذیب اخلاق و تبدیل بدی‌ها به خوبی‌ها نه دانش قواعد مباحه و طلاق و ظهار و تقسیم اموال موروثی و نظایر آن...»^{۱۳} (ملاًصدرا، ص ۶۲). در واقع در نگاه ملاًصدرا، فقیه کسی است که بتواند به عمق دین و تمام ابعاد اخلاقی، معرفتی و حقوقی اسلام توجه داشته باشد و یک بعد را فدای بعد و یا ابعاد دیگر ننماید. تأسف دیگر ملاًصدرا از آن روی است که در روزگاران گذشته، به افرادی همانند لقمان، فیثاغورث، انبازقلس و ... حکیم گفته می‌شود؛ حال آنکه در روزگار او، حکیم منحصر در منجم و طبیب شده است.

برای تبیین آنچه در اینجا گفته شد، باید به این نکته اشاره نمود که حکومت صفویه در ایران ابتدا به وسیله صوفیه بنا گذاشته شد؛ اما به مرور زمان متوجه شدند که صرفاً با گوشه‌نشینی و ریاضت، جامعه اداره نمی‌شود و قوانینی هم لازم است؛ به عبارتی جامعه مردم با قانون باید تدبیر شود؛ به همین دلیل به تشیع توجه نمودند که علاوه بر باطن، دارای فقه نیز است. در ابتدا علمای بزرگ دوران صفوی توانستند بر حکومت تسلط یابند و صوفیه را به کنار نهند؛ اما به تدریج اتفاقی افتاد و آن رواج اندیشه‌های ظاهری و اخباری‌گری بود که با هر نوع تأویل و تأمل عقلانی و عرفانی مخالف بودند و از معارضان علوم باطنی به شمار می‌رفتند^{۱۴}. ملاًصدرا که خود در بطن این حوادث قرار دارد، نه رویکرد صوفی‌محور را برای اداره جامعه می‌پسندد و نه رویکرد اخباری‌گری را، و آن را برای اداره جامعه مضر می‌داند. او به نقل از شیخ زین‌الدین عاملی، علمای دین را به سه دسته تقسیم می‌کند:

الف - عالمی خداشناس که در مورد احکام و دستورات خداوند شناختی ندارد؛ ب - عالمی که به دستورات خداوند آشناست و به او معرفتی ندارد؛ ج - عالمی خداشناس که به احکام و دستورات او نیز شناخت دارد. «این کس در میان گاه حس و عقل نشسته، زمانی با خدا و حب اوست و زمانی با خلق در دوستی و مهربانی است آنگاه که از

^{۱۳}. همچنین بنگرید به: ملاًصدرا، ص ۳۰.

^{۱۴}. بنگرید به: جعفریان، ص ۷۷؛ عزیزی، ص ۳۳۱.

پروردگارش سوی خلق می‌آید چونان یکی از آنهاست، مانا که پروردگارش را نمی‌شناسد و چون با خدایش تنها شود و به ذکر و خدمت او پردازد گویی با خلق آشنا نیست» (ملاصدرا، ص ۶۳). به عبارت دیگر باید گفت، در اندیشه ملاصدرا علمای دین سه گونه هستند؛ یا عالم به باطن می‌باشند و نسبت به ظاهر دین جاهل هستند، یا عالم به ظاهر هستند و از باطن غافل، و یا هم به ظاهر عالم هستند و هم به باطن. در نظر ملاصدرا، دو گروه اول حق حاکمیت بر مردم را ندارند و اگر بر مردم حاکم شوند، باعث فساد می‌شوند. برای ملاصدرا، حکومت تنها از آن گروه سوم است؛ یعنی عالمان به ظاهر و باطن دین که او آنها را حکیم، عارف و فقیه واقعی می‌داند. «حکیم الهی و عارف ربانی سرور عالم است و به ذات کامل خود که منور به نور حق است و فروغ گیرنده از پرتوهای الهی است، سزاوار است تا نخستین مقصود خلقت باشد و فرمانروا بر همگی خلائق و مخلوقات دیگر به طفیل وجود او موجود و فرمان‌بردار اوامر اویند» (ملاصدرا، ص ۷۳). از آنچه گذشت، ملاصدرا تجلی ظاهر و باطن را در اساس برای نبی و پیامبر خدا می‌داند و شورا رئیس اول جامعه اسلامی قلمداد می‌کند، که می‌تواند انسان‌ها را به سمت کمال دنیوی و اخروی هدایت کند. اوصاف رئیس اول جامعه اسلامی عبارتند است از: ۱- صاحب فهم و درکی نیکو باشد؛ ۲- حافظه قوی داشته باشد، تا آنچه را دریافت می‌کند به خوبی حفظ نماید؛ ۳- دارای فطرتی سالم و مزاجی معتدل باشد؛ ۴- زبانی فصیح و بلیغ داشته باشد؛ ۵- دوستدار حکمت و علم باشد؛ ۶- به طبع حریص بر شهوت‌رانی نباشد؛ ۷- صاحب عظمت نفس باشد؛ ۸- نسبت به خلائق رئوف باشد؛ ۹- دارای قلبی شجاع باشد و از مرگ نهراسد؛ ۱۰- جواد و بخشنده باشد؛ ۱۱- در خلوت سرور و بهجت بیش از دیگران در مناجات خدا داشته باشد، و ۱۲- سختگیر و لجوج نباشد. (ملاصدرا، ص ۲۸۹)^{۱۵}. در نظر ملاصدرا، این صفات هنگامی در چنین فردی جمع می‌شود که او توانسته باشد در قوای عقل نظری و عقل عملی و قوه خیال به کمال

^{۱۵}. ملاصدرا در کتاب کسر اصنام الجاهلیه، این اوصاف را این‌گونه بیان می‌کند: ۱- در برابر رنج‌های ناشی از آموزش، خوددار باشد؛ ۲- فطرتا دوست‌دار راستی و حکمت باشد؛ ۳- فردی عصیانگر و لجباز نباشد؛ ۴- در زمره پرخوران و حریص در شهوت نباشد؛ ۵- روح او از آنچه مردم پستی می‌شمارند، امتناع ورزد؛ ۶- ورع داشته باشد؛ ۷- در برابر نیکی و عدل، عدل‌پذیر و در برابر ظلم سرکش باشد؛ ۸- بر جباران خشمناک و بر مظلومان رحیم باشد؛ ۹- حقایق ربوبی را به برهان بداند؛ ۱۰- به زهد حقیقی متصف شود و ۱۱- اخلاق و خوی‌های خویش را پاک کرده باشد. (ملاصدرا، ص ۶۴). همچنین مقایسه کنید با: ملاصدرا، ص ۶۱۹.

دست یابد، و این کمال در گرو طهارت نفس او از پلیدی‌های دنیوی است.^{۱۶} ملاًصدرا در ادامه در کتاب شرح اصول کافی، رهبری و هدایت مردم را علاوه بر پیامبر در امامان نیز استمرار می‌بخشد. «امامت که باطن نبوت است تا قیامت باقی است، و در هر زمانی بعد از زمان رسالت ناگزیر از وجود ولی است که خدای را بر شهود کشفی پرستش کرده و علم کتاب الهی و ریشه علوم علما و مجتهدان نزد او باشد، شورا ریاست مطلق و امامت در امر دین و دنیا باشد، خواه عموم مردم او را اطاعت کنند و یا سرکشی نمایند و مردمان او را قبول داشته باشند و یا انکارش نمایند» (ملاًصدرا، ص ۴۶۹). این نکته نشان می‌دهد کسی که توانسته باشد نفس خود را تطهیر نماید، به مدارج بالای عقل نظری و عملی صعود نموده است، و این صعود خود باعث ولایت انسان کامل بر مادون خود می‌شود؛ یعنی در هر صورت این فرد دارای ولایت تکوینی است و از ریاست وجودی برخوردار است؛ اگرچه ممکن است در عالم دنیا از ولایت و ریاست ظاهری برخوردار نباشد. هنگامی که این فرد از ولایت ظاهری نیز در دنیا برخوردار گردد، آن هنگام آن جامعه در مسیر کمال حرکت خواهد نمود و باید گفت، آن جامعه به معنای واقعی فاصله خواهد بود.

ملاًصدرا در ادامه، وجود جامعه فاصله در دوره غیبت امام را نیز ممکن می‌داند و در جملاتی، حکومت و رهبری را در دوره غیبت، صریحاً از آن مجتهدان می‌داند و غیر این را از حکومت‌های طاغوتی معرفی می‌کند. «بدان که نبوت و رسالت از جهتی منقطع می‌گردد و از جهتی دیگر باقی است، ولی خدای متعال حکم مبشرات و الهامات و حکم ائمه معصومین و هم چنین حکم مجتهدین را باقی گذاشت، اما اسم و نام نبی و رسول را از آنان سلب فرمود، ولی حکم آنان را تأیید و تثبیت نمود و آنان را که علم به احکام الهی ندارند، مأمور نمود که از اهل علم و اهل ذکر سؤال کنند... و بنابراین مجتهدین، پس از ائمه معصومین بدان‌گونه که از طریق اجتهاد دریافته‌اند، فتوا می‌دهند، هر چند در فتوا با هم اختلاف داشته باشند»^{۱۷} (ملاًصدرا، ص ۳۷۷)

نتیجه

^{۱۶}. بنگرید به: ملاًصدرا، ص ۴۷۱.

^{۱۷}. برخی از صاحب‌نظران در حوزه اندیشه سیاسی و اجتماعی متفکران اسلامی بر این باور هستند، که اندیشه‌های ملاًصدرا در این زمینه، در اصل مبانی فلسفی نظریه ولایت سیاسی مجتهدان را فراهم آورده است. جهت اطلاع بیشتر بنگرید به: لکزایی، ص ۱۴۰.

از آنچه در مباحث پیشین گذشت، نکات مختلفی به دست می‌آید: بر خلاف نظر کسانی که می‌پندارند مآصدرا به مسائل اجتماعی و سیاسی بی‌توجه بوده است، باید گفت نه- تنها او به مسائل اجتماعی دوران خود توجه داشته، بلکه تلاش نموده است ریشه مشکلات اجتماعی زمان خود را شناسایی کرده، در رفع آنها بکوشد. مآصدرا بر این باور است که هدف نهایی از خلقت انسان، همانا معرفت و شناخت است. در نظر او، علم و عمل به احکام، مقدمه کسب احوال و صفات است و آن نیز مقدمه معرفت است؛ به همین دلیل برای او جامعه فاضله، جامعه‌ای است که در این مسیر حرکت نماید. برای این که مردمان در این مسیر قرار گیرند، باید رهبری جامعه از افراد ناصالح گرفته شود و در دست افراد صالح و رهبران حقیقی قرار گیرد. در اندیشه او، کسی می‌تواند و محق به ریاست بر مردم است که در ظاهر و باطن، یعنی در علم به ظاهر و باطن دین سرآمد باشد و به کمال رسیده باشد؛ بنابراین آنها که در ظاهر مانده‌اند و یا مدعی صوفی‌گری هستند، اما از ظاهر دین دست شسته‌اند، سزاوار رهبری نیستند، و باعث انحطاط جامعه می‌شوند.

بر اساس آثار بر جای مانده از مآصدرا، وی نه تنها به حیات دنیوی توجه فراوان نموده است و از متفکرانی نیست که زندگی دنیوی را انکار کند و پیشنهاد گوشه‌نشینی بدهد، بلکه حیات دنیوی را به عنوان منزلی می‌داند که رشد و کمال انسان وابسته به آن است. به عبارت روشن‌تر، انسان در مسیر حرکت جوهری است که از قوه محض در دنیا، مراتب رشد را شروع می‌کند، تا به عالم مجرد دست یابد و خود نیز مجرد شود^{۱۸}، و چون چنین است، آموختن و به کار گرفتن تمام علوم و دانش‌هایی که حرکت انسان را در این مسیر تسهیل می‌کند، به عنوان مقدمه واجب، واجب است^{۱۹}. (این علوم می‌تواند دانش‌های جدیدی باشد که در عصر جدید به وجود آمده است. با توجه به این نکته

^{۱۸}. مآصدرا در کتاب مبدأ و معاد، در این باره آورده است، که: « دنیا منزلی است از منازل سایرین الی الله و نفس انسانی، مسافری است به سوی خدا از اول منزلی از منازل وجودش که هیولیتی باشد که در غایت بعد از خداوند است، چون که ظلمت محض و خست صرف است و سایر مراتب وجودیه از جسمیت و جمادیت و نباتیت و شهویت و غضبیت و احساس و تخیل و توهم و بعد از آن انسانیت از اول درجه‌اش تا به آخر شرفش ... همه آنها منازل و مراحل اند به سوی خداوند و ناچار است مسافر که بگذرد بر همه اینها تا آنکه به مطلوب حقیقی برسد » مآصدرا، ص ۵۷۶.

^{۱۹}. بنگرید به: « هر چیزی که تحصیل معرفت و ایمان به خدا متوقف بر اوست امری است ضروری که به تحصیل آن واجب و ترک آنچه که مصاد و منافی اوست نیز واجب و لازم است » مآصدرا، ص ۱۲۸.

می‌توان گفت، که اندیشهٔ مَلّاصدرا قابلیت این را دارد، که مدرنیته را اخذ نماید و در خود هضم کند)

کلّ اندیشه‌های مَلّاصدرا که در کتاب‌های مختلف او به رشتهٔ تحریر در آمده، سیاسی و اجتماعی است. او بر این باور بود که برای تغییر اجتماع و هدایت مردم، ابتدا باید آسیب‌ها را شناخته، آنگاه آنها را اصلاح نمود. مَلّاصدرا در یکایک آثار خود، اندیشه‌های ناب اسلامی را با سه روش حس، عقل و شهود مورد بررسی قرار داده است؛ چرا که در نظر او اصلاح معرفت و شناخت مردم، مهم‌ترین کار اجتماعی است. همان‌طور که ملاحظه شد، نگرانی مَلّاصدرا از اوضاع زمانه، او را به تألیف کتاب‌های مهم خودش وا داشته است.^{۲۰} اندیشهٔ مَلّاصدرا در حوزهٔ اجتماع، کاملاً علوی و نبوی است. او مبادی یک تفکر اجتماعی را در قالب حکمت الهی، قوس صعود و نزول طراحی نموده است، و از نظر او کسی که می‌خواهد علم اجتماع را تنظیم کند، باید اسفار اربعه را طی نموده باشد.

در اندیشهٔ مَلّاصدرا، اصل بودن خداوند متعال، روح، آخرت، معنویات و سعادت اخروی، اصالت نداشتن دنیا و اعتباری دانستن مسائل اجتماعی و نگاه ابزاری داشتن به آنها برای رسیدن به اهداف فراتر، همهٔ موجودات و مخصوصاً همهٔ انسان‌ها را مظاهر اسماء و صفات الهی دانستن، جوهره و روح اصلی است. فلسفهٔ مَلّاصدرا، توانایی این را دارد که بر اساس مبانی انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خود، پاسخگوی بسیاری از پرسش‌های سیاسی و اجتماعی باشد، و یا می‌توان بر اساس مبانی صدرایی، آنها را استخراج نمود.

^{۲۰} علاوه بر مقدمهٔ اسفار اربعه و کسر اصنام‌الجاهلیه، مَلّاصدرا در مقدمهٔ کتاب ایقاز النائمین به‌شدت به نقد اوضاع زمانه خود پرداخته است، و انگیزهٔ خود را از تألیف کتابش، آگاهانیدن مردم از دانش حقیقی که همان علم توحید است و در زمانهٔ او مغفول مانده، اعلام می‌کند. بنگرید به: مَلّاصدرا، ص ۲.

منابع

- جعفریان، رسول، دین و سیاست در دوره صفوی، انصاریان، قم، ۱۳۷۰.
- شریف، م. م، تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۲، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲.
- عزیزی، طاهره، «سیاست در مثنوی صدر المتالهین، مجموعه مقالات سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه»، ۳۲۹، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۹.
- طباطبایی، سید محمد جواد، زوال اندیشه سیاسی در ایران، کویر. تهران، ۱۳۷۳.
- فارابی، ابونصر، السیاسة المدنیة، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، سروش، تهران، ۱۳۷۶.
- کاپلستون، فردریک تاریخ فلسفه فیلسوفان انگلیسی، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، چ ۳، سروش، تهران، ۱۳۷۵.
- لکزایی، نجف اندیشه سیاسی صدر المتالهین، چ ۲، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷.
- لکزایی، شریف، «مسئله صدرالمتالهین در کسر اصنام‌الجاهلیه»، مجموعه مقالات سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه، ۲۶۹، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۹.
- مطهری، مرتضی جامعه و تاریخ، چ ۵، صدرا، تهران، ۱۳۷۲.

- ملاصدرا، ایقاظ النائین، مقدمه و تصحیح محسن مؤیدی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.
- ملاصدرا تفسیر القرآن الکریم، تصحیح محمد خواجهی، ج ۲، ج ۷، بیدار، قم، ۱۳۷۹.
- ملاصدرا، الحکمہ المتعالیہ فی الاسفار العقلیہ الاربعہ، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۲۰۰۲.
- ملاصدرا، رسالہ سه اصل، به تصحیح سیدحسین نصر، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۰.
- ملاصدرا، شرح اصول کافی، تصحیح محمد خواجهی، ج ۲، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- ملاصدرا، الشواهد الربوبیہ، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، ج ۲، مرکز الجامعی للنشر مشهد، ۱۳۶۰.
- ملاصدرا، الشواهد الربوبیہ، ترجمه جواد مصلح، ج ۲، سروش، تهران، ۱۳۷۵.
- ملاصدرا، شرح الهدایہ الاثیریہ، تصحیح محمدمصطفی فولادکار، مؤسسۀ التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۲۲.
- ملاصدرا عرفان و عارف‌نمایان؛ ترجمه کتاب کسر اصنام الجاهلیه، ترجمه محسن بیدارفر، الزهراء، تهران، بی‌تا.
- ملاصدرا مبدأ و معاد، ترجمه احمد حسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی، ج ۲، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۱.
- ملاصدرا، المبدأ و المعاد، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۸۰.
- ملاصدرا، مثنوی ملاصدرا، به کوشش مصطفی فیضی، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، قم، ۱۳۷۶.
- ملاصدرا، کسر اصنام الجاهلیه، تصحیح محسن جهانگیری، بنیاد حکمت صدرا، تهران، ۱۳۸۱.
- مهدوی‌زادگان، داوود، «برداشت امتناعیون از وجه تأثیرگذاری حکمت متعالیه بر اندیشه سیاسی ایران معاصر»، مجموعه مقالات سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه، ۱۸۱، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۹.